

پوری‌پدیا PouriPedia

نویسنده در کوچه بن‌بست



پوری‌پدیا عالمی

- در تمام طول تاریخ، دو سؤال ذهن بشر را به خود مشغول کرده است:

۱- اول مرغ بوده یا تخم‌مرغ.

۲- نویسنده و ناشر را در کجا باید قرار دهیم؟

جواب سؤال مرغ و تخم‌مرغ

جواب سؤال اول که مدت‌هاست مشخص شده است: اول از همه نه مرغ بوده، نه تخم‌مرغ. قبل از همه اینها دلال بوده است که چنان پیشنهادهی در مرغ بدیخت داده که از تعجب چنان فشار معکوسی بهش آمده که جای اینکه شاخ دریاورد تخم گذاشته. بعد نگاه کرده گفت این چه؟ دلال گفته: تخم‌مرغته چند می‌فروشی؟

جواب سؤال جای نویسنده و ناشر

اما سؤال دوم تاریخ. «نویسنده و ناشر را در کجا باید قرار بدهیم؟»

بابا، مامان نویسنده‌ها معتقدند بچه نویسنده‌شان را باید روی سرشان قرار دهند و حلو‌احلواشان کنند اما فعلا همساده‌ها حلوای نویسنده‌ها را دارند می‌پزند.

خوانندگان کتاب‌ها معتقدند نویسنده را باید روی سر قرار دهیم؛ اما ناشر را باید زیر سر قرار دهیم.

خود نویسنده‌ها معتقدند ناشرها را باید در کابینت نگه داشت.

کسانی البته معتقدند نویسنده را باید در کوزه گذاشت و آتش را خورد.

میزان ارشاد معتقدند نویسنده را باید در منگنه قرار داد.

اما حسن روحانی، رئیس‌جمهور ایران، معتقد است نویسنده و ناشر را هرکجا می‌شود قرار داد اما «نباید مؤلف و ناشر را در کوچه‌های پرپیچ‌وخم قرار داد».

خوشبختانه همین که ما را در جدول مندیلف

قرار نمی‌دهند یا همین که ما را کنار دایناسورها،

که منقرض شدند، قرار نمی‌دهند باید احساس

خوشیختی کرد.

پنجره رو به خیابان

هوای این روزها



سیدمحسن هاشمی

● این روزها از پنجره دفترم رشته‌کوه‌های البرز را می‌توان دید. امسال در تهران و تاکنون به مدد ورزش بادهای بهاری و کاهش مصرف سوخت‌های غیراستاندارد، چندین روز پاک و آسمان آبی را تجربه کرده‌ایم. سه سال پیش بیش از نیمی از روزهای سال، تهران و چند کلان‌شهر چون اصفهان، اراک و... جزء آلوده‌ترین شهرها از حیث هوا شناخته شده بودند.

این رکورد البته که به تولید و مصرف بنزین پتروشیمی نیز ربط داشت. مسئله هوای پاک، با کثرت استفاده از خودروهای شخصی و نیز شرایط اقلیمی ایران، وابستگی مستقیم دارد. به‌عنوان نگارنده در سفری که به همراه سینماگران عضو خانه سینما به کالیفرنیا داشتیم، شاهد پاکیزگی هوای شهر لس‌آنجلس بودم. روز دوم این بازدید، کنجکاوانه از میزبانان آن هارینگتون (مسئول نمایشگاه‌های آکادمی علوم و هنرهای سینمایی) پرسیدم چگونه با این همه خودرو شهری، هوای پاک و آسمانی آبی دارید؟ وی در پاسخ گفت تا هفت سال پیش (از ۲۰۰۹) شهر لس‌آنجلس از آلوده‌ترین شهرهای آمریکای‌شمالی شناخته می‌شد. اما دولت فدرال با اجرای یک برنامه پنج‌ساله هوای پاک و آسمان آبی را به شهروندان بازگردانید. الن هارینگتون از الزام خودروها به داشتن فیلتر اضافه تصفیه دود اگزوزها و نیز انتقال تمامی صنایع به شعاع ۱۵۰ کیلومتری شهر گفت.

به‌راستی گره‌گشایی و تدبیر برای بازگرداندن شرایط زیست‌محیطی مطلوب به شهرهای کشورمان چندان سخت و نادانسته نیست. صرفا اراده و همت‌جمعی مقامات مسئول و مردم را می‌طلبد!

طراحی حمل‌ونقل شهری (جانمایی اماکن موردنیاز مردم و توسعه زیرساخت‌های الکترونیک) به جای مدیریت وضع موجود حمل‌ونقل شهری، یکی از این گره‌گشایی‌هاست. الزام خودروسازان برای نصب فیلتر تصفیه دود اگزوز، برنامه‌ریزی برای انتقال صنایع با سوخت فسیلی به خارج از حوزه ۱۵۰ کیلومتری شهرها در یک بازه زمانی سه تا پنج‌ساله، توسعه حمل‌ونقل عمومی در دسترس، وضع عوارض سنگین برای خودروهای فرسوده، جایگزینی موتورسیکلت‌های برقی به‌جای موتورسیکلت‌های بنزینی موجود و نیز ارائه بلیت مترو و اتوبوس به عنوان ایاب‌وذهاب سازمانی، می‌تواند طرف سه تا پنج‌سال تهران و البته سایر کلان‌شهرهای ایران را از آلودگی هوا و آسمان خاکستری نجات دهد.

روزنامه شتر

www.sharghdaily.ir

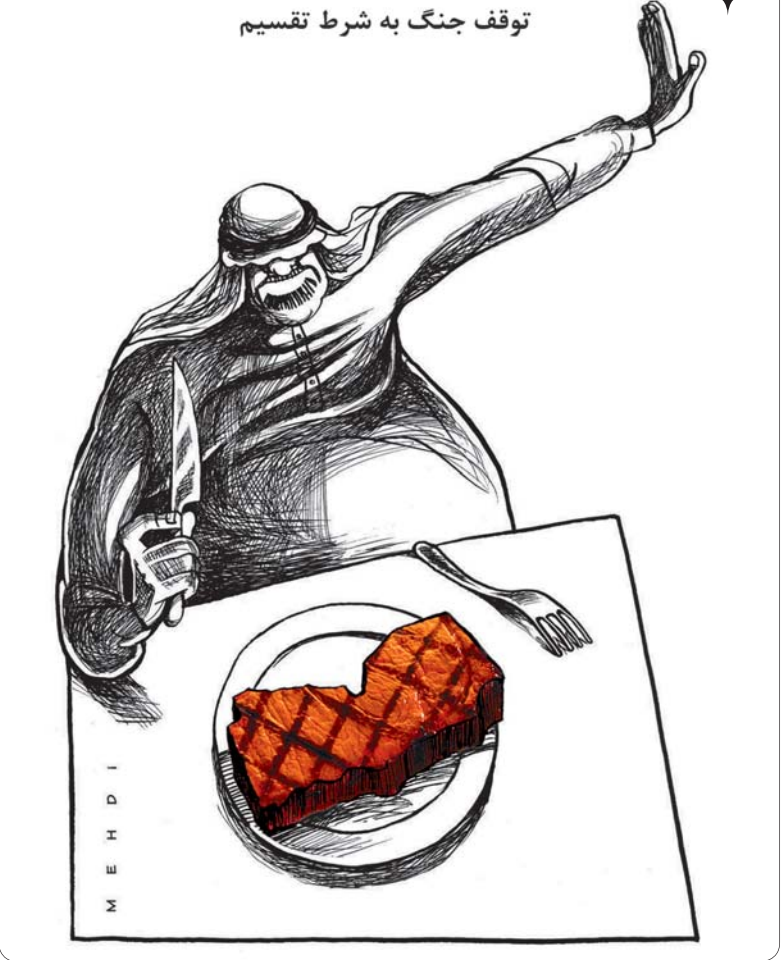
چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۴ • ۱۷ رجب ۱۴۳۶ • ۶ می ۲۰۱۵ • سال دوازدهم • شماره ۲۲۹۳ • صفحه ۶۰۰۷ • اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ • اذان مغرب ۲۰:۱۴ • اذان صبح‌فردا ۴:۳۲ • طلوع آفتاب ۶:۰۷

روزنارفردا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

مهدی عزیزی



میراث‌فردا

باغبان باغچه اطفال

کودکان، از نمایش، قصه‌گویی و بازی بهره می‌برد و همین روش به علاقه کودکان به خواندن و موفقیت او در کارش کمک فراوانی کرد. در سال ۱۳۰۶ در شیراز کودکانی راه‌اندازی کرد و با همکاری همسرش که با موسیقی آشنا بود، نمایش‌های آهنگینی اجرا کرد که بی‌اندازه از سوی کودکان استقبال شد. در سال ۱۳۱۲ به تهران آمد و نخستین دبستان ویژه ناشنوایان را بنیان گذاشت. او در کارش از شیوه‌های نو و ابتکاری بهره می‌برد و به روش‌های سنتی آموزش اکتفا نمی‌کرد. باغچه‌بان کتاب‌های قصه زیادی به هدف آموزش مفاهیم انسانی به کودکان نوشت و آثاری نیز از طنزنویسان روزنامه فکاهی ملانصرالدین هم بود. مدتی هم مدیر مجله فکاهی لک‌لک ایروان بود. در سال ۱۲۹۸ به ایران آمد و در مرند و بعد در تبریز آموزگار شد. در سال ۱۳۰۳ کودکانی به نام «باغچه اطفال»، در شهر تبریز تأسیس کرد. دلسوزی او برای کودکان و توانایی‌اش در به‌کارگیری روش‌های نوین سوادآموزی، سبب بازدهی درخشان فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی او شد. باغچه‌بان در آموزش کودک در ایران شد.



محمود برآبادی نویسنده کودکان

سعید برآبادی، موصل برای داعشی‌ها فقط یک شهر استراتژیک در میدان جنگ نیست؛ از زمان اشغال این شهر که در استان سامرا قرار دارد، داعشیان آن را به پایتخت فرهنگ ضدفرهنگی و ضدانسانی خود بدل کرده‌اند. یک سینما، یک شهرک سینمایی و یک هتل که به‌تازگی افتتاح شده، در‌حال‌حاضر تریبون‌های داعش برای بیان نوع تفکر و نمایش انواع خشونت‌های آنهاست.

سینمایا شهرک سینمایی

در خیابان‌های موصل مانیتورهایی نصب شده که فیلم گردن‌زدنی، آدم‌کشی و تیرهای خلاص را نشان می‌دهد. مردم برای کودکان روزی دو نوبت اگران اختصاصی تصویرهایی را که پیش‌تر در میدان جنگ تولید کرده، در نظر گرفته و در باقی سانس‌ها، مردان و زنان هم می‌توانند ببینند این فیلم‌ها باشند. این اولین سینمای رسمی داعش است که شهر موصل را به یک شهرک سینمایی بدل کرده. سیدمحمد بهشتی، که ساخت چنین سینمایی را یک نوع تلاش نافرجام برای آموزش خشونت می‌داند، به «شرق» می‌گوید: «واقعیت این است که در هیچ‌کدام از رفتارهای داعش، نشانه‌ای از اسلام دیده نمی‌شود. داعش بیشتر ظهور

تجربه‌های فرانکفورتی-۱

افتتاحیه بی‌مجری

کیسو فغفوری

سال‌ها بود، یک پل دانشگاه شهید بهشتی را به نمایشگاه بین‌المللی کتاب متصل کرده بود؛ همان‌جایی که می‌شد مثلاً رئیس‌جمهور را سوار بر ماشین روباز در حالی که دست تکان می‌دهد و ابراز احساسات می‌کند، دید. روزهای افتتاحیه، هنوز بسیاری از غرفه‌ها آماده نشده بودند و بعد از مراسم فرصتی بود برای استفاده از خلوتی دیدار سریع غرفه‌ها و کتاب‌های جدیدشان و خرید سالانه کتاب‌ها. اما روزهای نمایشگاه، روزهای عذاب‌آوری بود برای کسانی که مسیرشان آن طرف‌ها بود. ورودی نمایشگاه آنقدر شلوغ می‌شد که امکان رفت‌وآمد نبود. تعداد زیاد اتوبوس‌ها و تاکسی‌ها ترافیک ایجاد می‌کردند. سال‌ها گذشت، سازوکار نمایشگاه چندان تغییری نکرد، اما مکانش چرا، حالا راحت‌تر می‌توان به گوشه‌وکنار دنیا رفت و از نمایشگاه‌های کتاب دیدن کرد؛ از لندن و پاریس تا ابوظبی و سانتیاگو. اما در بین نمایشگاه‌ها یک نام برای ناشران و نویسندگان ایرانی از همه آشناتر است؛ نمایشگاه کتاب فرانکفورت؛ نمایشگاهی که هرساله بیش از ۵۰ هزار بازدیدکننده را از سراسر جهان میزبانی می‌کند. مکان، همان محل همیشگی برگزاری نمایشگاه‌هاست؛ جایی که با نام messe نامیده می‌شود و در تمام ایستگاه‌های مترو برای رسیدن به آن تابلو وجود دارد. اما نمایشگاهی که مردم شهر بیشتر در جریان برگزاری آن قرار می‌گیرند، نمایشگاه کتاب هستند. باین‌حال دست‌اندرکاران نمایشگاه کتاب گالیله دارند که شهرداری در ایام نمایشگاه، ایستگاه messe را به ایستگاه نمایشگاه کتاب تغییر نمی‌دهد. یک روز قبل از افتتاحیه، اکثر غرفه‌داران و ناشران با چمدان‌هایشان، مستقیم به نمایشگاه می‌روند. به همین دلیل در طول نمایشگاه تعداد زیادی محل برای گرفتن وسایل وجود دارد، اما از هم با هزینه‌ای دو یورویی، مکان غرفه‌های ناشران و کشورها هم در طول سال‌ها ثابت مانده است. همه می‌دانند غرفه ایران همیشه در سال پنج است و مثلاً غرفه ناشران آمریکایی در سالن هشت؛ سالنی که بیشترین تدابیر امنیتی برای آن در نظر گرفته می‌شود. روز قبل از نمایشگاه فرصتی است برای تزئین غرفه‌ها. همه با دقت و وسواس زیاد خط‌کش به‌دست قفسه‌ها را اندازه می‌زنند، کتاب‌ها را با مدل‌های خاص می‌چینند، رنگ‌های شاد یا عکس‌های بزرگ نویسندگان برای غرفه‌ها تهیه شده است. صدای اره و چکش، موسیقی سالن‌هاست. هرکس اما ایده‌ای به خرج می‌دهد. ناشری برای کتاب‌های کودکش اتاق زیبای شاهزاده‌مانند تهیه می‌کند و ناشر انگلیسی اتوبوسی قرمز را در محل غرفه‌اش قرار داده است. دیگری شیه باغچه و دیگری شبیه میوه‌فروش، یکی کتاب‌ها را در داخل سبدهای سیب قرار داده بود . باور اینکه همه چیز تا افتتاحیه آماده می‌شود کمی سخت بود . اما واقعا روز اول همه چیز تغییر کرده بود. تمام ورودی‌ها آماده بود، کارت‌هایی که مخصوص متخصصان بود بلیت ورود بود . هر ناشری سعی می‌کرد همه‌را کتاب کادو یا یادگاری برده ناشر تایوانی عروسکی از کشورخود و ناشر لهستانی همراه هر کتاب سیبی سبز . ناشران سعی می‌کنند میزبانان خوبی باشند؛ مانند برگزارکنندگان. اما این یکی از بخش‌های روز اول مراسم افتتاحیه بود . افتتاحیه‌ای که همراه با پذیرایی خاص بود و مهمانداران با لباس‌های قرمز مهمان‌ها را در ردیف‌ها هدایت می‌کردند. روی هر صندلی کاتالوگی قرار داشت و جلوی ورودی می‌شد دستگه ترجمه هم‌زمان دریافت کرد. همه مسئولان و سخنرانان به نوبت بالا می‌رفتند و کوتاه صحبت می‌کردند و به صندلی خود برمی‌گشتند.

رفتارهای بیمارگونه حاشیه‌نشینی یک‌سری مسلمان و گروهی از غریبان است که کوچک‌ترین ربطی به اسلام ندارد». آن‌طور که رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی تحلیل می‌کند، سینما در دست داعش تنها یک ابزار است برای بیان خود و اگر حتی سینمایی هم در کار نباشد، شیوه استفاده آنها از اینترنت نشان داده که بهترین تصویرها را از خشونت خود تهیه کرده و به جهان مخابره می‌کنند.

موزه‌ای در راه است؟

فتح موصل برای داعش، در حکم فتح تاریخی‌ترین شهر عراق بود. از سال ۲۰۰۹ به این‌سو که تمامی پروژه‌های باستان‌شناسی این کشور به حالت معلق درآمده، بخش عمده‌ای از کشفیات حفاری‌ها در موزه موصل نگه‌داری می‌شد و زمانی که داعش آن را تخریب کرد، عملا دست‌به‌کار حذف تاریخ تمدن بین‌النهرین شد. سالک، استاد باستان‌شناسی، در تحلیلی تازه معتقد است که داعش به‌زودی یک موزه هم در موصل راه می‌اندازد: «اگر داعش دست به تخریب این موزه می‌زند، هدفش فقط تخریب تاریخ نیست، محوکردن تاریخ عراق و جایگزین کردن تاریخ خودش است. داعش اکنون با موزه‌های خالی

گزارش فردا

داعشی‌ها خود را با ابزار هنری تکرار می‌کنند

استان سامرا چه می‌کند؟ موزه‌هایی که اشیای آنها را نابود کرده اما ساختمان موزه سالم است؟ به نظر این محیط‌ها قرار است به‌زودی موزه‌های داعش را شکل دهند که احتمالا باز هم رنگ توحش به خود می‌گیرد؛ شاید حتی ما شاهد اولین موزه خشونت علیه بشریت باشیم».

هتلی برای داعشیم

فارغ از اینها، تازه‌ترین ابتکار داعش، افتتاح اولین هتل‌شان به‌نام الوارثین در موصل است؛ موضوعی که مجتبی راعی، کارگردان سینما آن را صرفا ابزاری برای تبلیغ داعشیم می‌داند: «اینکه داعش را صرفا یک نیروی ویرانگر بدانیم، یک اشتباه است چراکه این موتور تخریب و جنگ و کشتار، جنبه ضدفرهنگی هم دارد و با تمام مظاهر تمدن- فارغ از اینکه به کدام نگاه وابسته باشند- مقابله می‌کند. در این مسیر جنگجویانه، ساختن سینما و هتل و موزه، یک ابزار است؛ هم برای تبلیغ نوع تفکر و هم برای زدودن آنچه که پیش از این بوده، هتلی که در موصل افتتاح شده، قبلا هم هتل بوده و همچنان هم مجلل است، منتها ساختار مفهومی‌اش تغییر کرده، حالا مبلغ هم هست، مبلغ نوع نگاه داعشیان برای مسافران احتمالی این هتل».

روایت

نگارخانه‌ای به وسعت یک شهر

کدام نقاش معاصر ایرانی است. نقش و رنگ از چشمان بی حالت و خاکستری ما رخت بر بسته است. چشمان بی‌حالتی که سرگردان اتوبان‌ها، پل‌ها و تونل‌های ریز و درشت شهرند و اهمیت شهر را در اینها می‌دانند، از یادشان رفته است که طرز دیگری هم می‌توان دید. اتفاق خوبی که در شهر رخ داده است و با هزار هول و ولا و دقت و مراقبت، واقعا بزرگ‌ترین اتفاق هنری برای مردم است. اگر گالری‌ها تنها جایی برای رفت‌وآمد گروهی اندک از هنرشناسان و هنردوستان هستند؛ اگر مردم عادی و شاید عامی می‌رسند که پای به مکانی با اسم عجیب و غریب گالری بگذرانند و دائم نگران هستند که نکند در آنجا پولی از آنها بخواهند یا سر و وضعشان مناسب رفتن به این دست مکان‌ها نباشد؛ به یک گالری به وسعت شهر پای گذاشته‌اند. به‌جای «در میان خطوط برانیم»، خطنقاشی زیبای رضا مافی را می‌بینند که صلاى «از صدای سخن عشق ندیدم...» و «باز این چه شورش است...» را سر داده است. دیگر چه می‌خواهیم؟ صدای پای هنر در شهر پیچیده است. هنر راهی برای بازتعریف جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. همان‌گونه‌که ژاک رانسیر می‌گوید هنر سه کارکرد مهم دارد: کارکرد ارتباطی، کارکرد انتقادی و کارکرد زیبایی‌شناختی-آگاهی‌بخشی. هنر هم راهی برای ارتباط و رسیدن به تفاهم درباره زندگی اجتماعی است، هم راهی برای انتقال از نابسامانی زندگی و جهانی که در آن به‌سر می‌بریم و سرانجام راهی برای تولید زیبایی و آگاهی‌بخشی به مخاطبان خود و چطور شد که ما مفهور شهر شدیم و به‌سادگی تمام دست از هنر شستیم. دیگر از آن ایرانیانی که رجز می‌خواندند که «هنر نزد ایرانیان است و بس» خبری نیست. کجای کاریم؟ کدام هنر؟ غرق غرق زندگی روزمره و همه کسالت‌ها و تکرارهایش شده‌ایم و این دعوت بزرگ برای پیوستن به ریتم نامعمول زندگی، برای چترها را فروگذاشتن و زیر باران قدم‌زدن، برای یک شب را بیرون‌زدن، یک عصر را قدم‌زدن، بدون چشم‌گرداندن برای خرید چیزی، یک روز خود را رهاکردن است. به این ریتم برپیش زندگی پیوندیم.

«دانشیار ارتباطات اجتماعی دانشگاه تهران

همین حوالی

آرزوی شلیک به مأمور پلیس

قتل برساند، به چاپ رسید و وقتی این رمان جایزه ملی کتاب سال را دریافت نکرد، ۴۸ نویسنده سیاه و سفید به نتایج این مسابقه اعتراض کردند. او همیشه علیه نژادپرستی و سختی‌های مردم سیاه‌پوست نوشته است. «دوست دارم شاهد دو رویداد در زندگی‌ام باشم؛ یکی بچه سفیدپوستی که با شلیک مأمور پلیس از پشت کشته می‌شود و دوم اینکه یک مرد سفیدپوست به خاطر تجاوز به یک زن سیاه‌پوست محکوم شود! این دو اتفاق در طول تاریخ عجیب آمریکا تاکنون رخ نداده است!» این جمله موريسون در فضایی که ماجرای باتیمور و کشته‌شدن یک سیاه‌پوست به دست نیروهای پلیس شنیده می‌شود، بار معنایی بیشتری می‌یابد. «امروز مطبوعات در مورد خشونت‌هایی که پلیس علیه سیاه‌پوست‌ها انجام می‌دهد، واکنش نشان می‌دهد اما من خودم دفرزند پسر دارم. وقتی پلیس آنها را متوقف می‌کند، لحن آنها با دوستان سفیدپوستشان متفاوت است. آنها باید پلیس را «آقا» صدا کنند. به نظر من دوران ریاست‌جمهوری اوباما، یک دوران قابل ذکر در تاریخ آمریکاست؛ نه‌تنها برای کارهایی که او علیه نژادپرستی کرد بلکه برای کارهایی که او در مقابلشان ایستاد».

شرق: تونی موريسون، اولین‌های زیادی را با خود یدک می‌کشد؛ او اولین زن سیاه‌پوستی است که در دانشگاه‌های آمریکا یک کرسی به نام خود دارد و اولین زن سیاه‌پوست آمریکایی برنده نوبل است. موريسون در گفت‌وگو با گاردین، از نژادپرستی این‌روزهای آمریکا گفت: «من برخلاف اکثر نویسندگان از اینکه برچسب سیاه دنیاله نامم بیاید، ناراحت نمی‌شوم؛ من برای سیاه‌پوستان می‌نویسم. در حقیقت شخصیت‌های سفیدپوست بسیاری در کتاب‌های من وجود دارند اما نکته این است که من در مورد موريسون می‌نویسم. واقعیت این است که یک مرد سفید کوچک در درون تمام ما وجود دارد که هنوز از عهده آن برنیامه‌دایم. من در یک محله مختلط از لحاظ نژادی بزرگ شدم؛ جایی که لهستانی‌ها، ایتالیایی‌ها و آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار در کنار هم زندگی می‌کردند. تلاش و اعتمادبه‌نفس من در این محله باعث شد تا رشد کنم و سپس وارد دانشگاه هاروارد شدم. بعد از آن دوره کارشناسی ارشد را در دانشگاه کرونل به پایان رساندم».

در سال ۱۹۸۷ زمانی از موريسون در مورد یک زن برده که مجبور شده بود کودک خود را به